

다울 현대 판타지 장편소설

PAPHYRUS MODERN FANTASY NOVEL



나 혼자만 레벨업

Ragnarok

راز رگناروک

ترجمہ: رحو گوشت

PAPHYRUS
파피루스



دنیای انیمه

عنوان و نام پدید آورنده: چو گونگ

مشخصات گروه ترجمه: دنیای انیمه

ترجمه فارسی لایت ناول تکرو: رگناروک

مشخصات ظاهری: ۱۸ صفحه

عنوان اصلی: 나 혼자만 레벨업: 라그나로크

موضوع: وب ناول – رمان های شرقی

تک‌رو: رگناروک
چوگونگ

ترجمه: Vania Baghooli
ویراستار: Red.Head
صفحه آرا: hamedf
هماهنگی: Red.Head
بازخوان: hamedf

دنیای انیمه AnimWold |



[@AWnovel](https://t.me/AWnovel)



[@AW Manga](https://t.me/AW_Manga)

پیش رو
نگار و

قسمت ۸۳

«به هر حال، عمو.»

سوهو با چهره‌ای نسبتاً جدی به یو جین هو نگاه کرد.

«خیلی ازت ممنونم، اما فکر نمی‌کنم بتوانم به انجمن شما ملحق بشم.»

«چی؟ چرا؟»

از آن جایی که حرف‌های سوهو کاملاً غیرمنتظره بودند، یو جین هو طوری به او نگاه می‌کرد انگار که متوجه نمی‌شود او چه می‌گوید.

«دوست نداری چون به نظر پارتی‌بازی می‌اد؟ مگه حرف‌های انجمن هیونمو رو نشنیدی؟ تو تنها استعداد بین قهرمان‌های حادثه دیروزی که می‌تونه استخدام بشه. به هر حال این جوری نیست که به عنوان رهبر انجمن منصوبت کنن و هیچ‌کس هم به چشم پارتی‌بازی بهش نگاه نمی‌کنه.»

«این جوری نیست.»

«پس چیه؟»

«دارم به این فکر می‌کنم که خودم یه دونه تاسیس کنم.»

«چی؟»

یو جین هو برای لحظه‌ای چهره‌ای بی‌احساس به خود گرفت.

«...خودت تنها؟ منظورت یه انجمنه؟»

«آره.»

«...»

سردرگمی او فقط برای یک لحظه بود.

یو جین هو سریع دهانش را بست و درحالی که به فکری عمیق فرو رفته بود انگشتانش را به هم زد.

سوهوئی که او می‌شناخت هرگز کسی نبود که درمورد چنین مسائلی حرف‌های بی‌اساس بزند.

حتماً باید دلیلی وجود داشته باشد که او اصرار به رد کردن پیشنهادش داشت.

پس از مرتب کردن افکارش، به آرامی به چشمان سوهو نگاه کرد و گفت:

«البته، تأسیس یه انجمن حتی برای شکارچی‌های رده C هم ممکنه تا زمانی که شرایط لازم رو داشته باشن، با این حال، اگه این اتفاق بیوفته، مسائل ناخوشایند زیادی هم بعدش پیش میاد.»

«می‌دونم.»

«ممکنه توسط انجمن‌های بزرگ شکست بخوری.»

«مهم نیست.»

تکرور گناروک

«...کنجکاوم بدونم چرا داری این کار رو می کنی. خیلی راحت تر و با ثبات تره اگه مثل بقیه وارد یه انجمن خوب بشی، پس چرا می خوای از راه سختش بری؟»

«این مانعم می شه.»

«...؟»

هرچه بیشتر سوال و جواب می کردند، یو جین هو احساس می کرد در یک هزارتو گم شده است.

اما او به همچین مکالمه هایی عادت داشت.

نسبتاً احساسی نوستالژیک داشت.

(خب، الحق که پسر سونگ جین ووئه.)

ظاهر سوهو او را یاد چهره برادر زن گمشده اش می انداخت.

یو جین هو لبخند زد و دوباره از سوهو پرسید:

«منظورت از مانع ورود به انجمن چیه؟»

«ارتقای سطح.»

چهره اش با پاسخ سوهو حالت جدی به خود گرفت.

«این تو ارتقا دادن سطح مزاحمت ایجاد می کنه.»

«...چی؟ داری چی کار...»

آن لحظه.

سووک-

سایه سیاهی که دوباره از زیر پای سوهو بلند شد از سوهو پرسید:

[ارباب جوان، بالاخره تصمیم گرفتید؟]

«آره. عموی من قابل اعتمادترین آدم توی دنیاست.»

با تایید سوهو، برو لبخند زد.

[این را... به خوبی می دانم.]

یو جین هو حالتی متعجب داشت.

حتی با این که سال ها گذشته بود، آن حالت صورت هنوز هم مثل گذشته بود، به همین علت لبخند برو حتی عمیق تر شد.

دلیل آمدن برو به زمین به خاطر دستور سونگ جین وو برای برداشتن مهر از روی سوهو بود.

برای بیان دقیق تر دستور، هدف این بود که «قدرت و حافظه» سوهو که مهر و موم شده بود بازگردانده شود تا او بتواند خودش از زمین محافظت کند.

در کنار آن، سونگ جین وو چند درخواست دیگر از برو که داشت به زمین می رفت کرده بود،

- بقیه اش رو به اختیار خودت می دارم...

چون او نمی دانست در زمین دارد چه اتفاقی می افتد، به برو دستور داده شد که پس از رسیدن به آن جا تمامی تصمیم ها و انتخاب ها را خودش بگیرد.

یک چیز دیگر هم بود.

تکرور گناروک

- و... «اون مرد» قطعاً به روش‌های مختلف منبع بی‌نظیری از قدرت برای سوهو خواهد بود.

آه.

پرو بلافاصله متوجه شد که منظور سونگ جین‌وو از «آن مرد» که درموردش صحبت می‌کرد چه کسی بود.

در مقایسه با الان، او حامی شماره ۱ سونگ جین‌وو بود، از زمانی که او بسیار ضعیف بود. یک همکار که حتی با وجود اینکه زندگیش توسط دشمنان سونگ جین‌وو تهدید می‌شد هرگز به او خیانت نکرد.

آرباب جوان، لطفاً از کلید استفاده کنید.]

ناگهان، کلیدی در دست سوهو ظاهر شد.

«سوهو...؟ اون کلید چیه؟»

به جای پاسخ دادن به سوال یو جین‌هو، سوهو به سادگی کلید را در کف دستش نگه داشت.

کلیک.

سووش!

«!؟...»

نوری که از کلید آزاد شده بود صورت یو جین‌هو را به رنگ سفید درآورد.

[استفاده از «کالا: کلید سیاهچال سایه».]

آن لحظه.

یک صدا همانند یک رعد و برق به سر یو جین هو وارد شد.

- تو معمولاً انقدر ساکت بودی؟

(...ها؟)

او که به طور غریزی متوجه شد که ممکن است این صدای خودش باشد، با تعجب و به سرعت به اطراف نگاه کرد.

اما نبود.

هیچ چیزی نبود.

نه حتی ظاهر سوهو، که تا الان مشغول حرف زدن با او بود و نه مبل نرمی که روی آن نشسته بود.

ناگهان همه چیز ناپدید شده بود.

تمام چیزی که او قادر بود ببیند یک خلاء سفید کورکننده بود.

وسط آن، یو جین هو تنها ایستاده بود.

در آن لحظه، توهم قوی دیگری در سرش طنین انداز شد.

- گفتی یه رده E بودی، درسته؟ من ازت محافظت می کنم. درست کنارم بمون.

- ...بسیار خب، ممنون از پیشنهادات.

(آه!)

تکرور گناروک

او احساس می کرد سرش قرار است منفجر شود.

یو جین هو دندان هایش را فشار داد و سرش را با دو دستش به خاطر سردرد شدیدی که داشت گرفت.

از اعماق ذهنش، خاطرات همانند یک زیبابین^۱ مانند یک پانوراما شروع به باز شدن کردند. با این حال، منظره بسیار ناآشنا بود.

خود جوان ترش یک مکالمه دوستانه با کسی داشت.

- فقط ۲۰ بار! نه، فقط ۱۹ بار!

- یه شرطی داره.

- هرچی فقط بهم بگو!

- تو و من، فقط ما دونفر باشیم.

- چی؟

اما صورت آن نفر دیگر...

(ای-این برادرزنمه! سونگ جین وو!)

^۱ زیبابین یا کلایدسکوپ (به انگلیسی: Kaleidoscope) وسیله ای است شامل دایره ای از آینه ها و اشیای رنگی و نامتصل هم چون تیله، مهره، خرده شیشه و تکه کاغذ که بازتاب نور به آن ها الگوهای رنگارنگی را پدید می آورد.

این باعث وحشت بیشتر او شد.

(من قبلاً باهاش همچین مکالمه‌ای داشتم؟ رده E؟ اون قبل از فاجعه بزرگ ناپدید شد...)

اهمیتی نداشت چقدر به عقب نگاه می‌کرد، نمی‌توانست همچین مکالمه‌ای را به یاد آورد.

در وهله اول حتی با زمان‌بندی هم جور در نمی‌آمد.

اما... چرا؟

- جین‌هو، درمورد چي فكر مي‌كني؟

- براي من، تو بيشتر از برادر خونيم برام شبیه يه برادر بزرگ‌تری.

دوباره.

اشک‌های گرم از چشمانش سرازير شد.

- اگه من رو به عنوان برادر بزرگت مي‌بينی، پس منم تو رو به عنوان برادر کوچيكم

مي‌بينم.

- ميشه بغلت كنم؟

- ه-هی! تو مستی!

- نه! من الان از هميشه هوشيارترم!

- ها، چه آدم عجيبي.

تکرور گناروک

(ای-این دیگه چه کوفتیه! این خاطرات کوفتی دیگه چین؟!)

یو جین هو از حسرت ناشناخته‌ای لرزید و از درون فریاد زد.

در وهلهٔ اول آن‌ها خاطراتی بودند که هرگز وجود نداشتند.

(این با عقل جور درنمیاد!)

(این خاطرات درمورد چین؟)

خودش که در آن خاطره به دنبال سونگ جین وو در حال وارد شدن به یک سیاهچال بود.

هنگامی که سونگ جین وو هیولاها را شکار می کرد از پشت به او نگاه می کرد.

بارهای بی شماری.

دوباره و دوباره.

جین وو! بیا با هم بریم!

آن منظرهٔ شگفت انگیز...

او از نزدیک ترین مکان او را بیشتر از هر کسی تماشا کرده بود.

این بزرگ ترین افتخار او بود که چنین انسان بی نظیری او را به عنوان یک برادر کوچک

در نظر گرفته بود.

پس به خودش وعده‌ای جاودانه داد.

مهم نیست که چه اتفاقی بیفتد، او همیشه برادر بزرگش، جین وو را دنبال خواهد کرد.

درست همان موقع، سونگ جین وو در خاطره اش لبخندی ملایم زد.

مثل همیشه، با صدایی که می خواست مبارزه ای را شروع کند.

- برخیز.

همان موقع بود.

«برخیز.»

یو جین هو، که در دنیای پوچی دست و پا می زد، صدای سوهو را در گوش هایش شنید.

«...اوه خدا!»

یو جین هو، که ناگهان به واقعیت بازگشته بود، چشمانش را باز کرد.

سوهو هنوز جلویش نشسته بود.

تعداد زیادی سرباز سایه با بخار سیاه کنار سوهو ایستاده بودند.

این، به ظاهر سونگ جین وو در خاطراتش شباهت زیادی داشت - یک منظره خیلی آشنا.

«ها...»

آهی از دهان یو جین هو خارج شد.

همه چیز فراموش شده بود.

تکرور کناروک

همه چیز.

«...اون چی بود... ها.»

حتی پس از برگشتن خاطراتش، یو جین هو برای مدت زمان زیادی اشک ریخت.

باید این طور می بود.

دو زندگی.

دو خاطره.

در مرکز تمام این ها حضور سونگ جین وو بود، کسی که تمام مدت در کنارش بود.

(برادر... حتی با این که من همه چیز رو فراموش کردم، تو اول اومدی به دیدنم. حتی این که

سال اول دانشگاه هم رو دیدیم یه تصادف نبوده...)

[تج. گریه کردن رو بس کن. خیلی پیر شدی؟!]

«هو هو هو...»

[بس کن!]

برو با دیدن یو جین هوی میان سال که بی وقفه گریه می کند با زبانش نج نج کرد.

برو به او گفت که چه اتفاقی افتاده است.

یو جین هو اشک های بیشتری ریخت و بالاخره آرام گرفت.

«...فین.»

او ناگهان خجالت کشید.

در حقیقت، سوهو تمام مدت جلوی او در حال نوشیدن قهوه بود.

«فکر می‌کنم الان موقعیت رو به خوبی می‌دونم.»

«...»

«منظورت اینه که قراره توی دردرس بیوفتی اگه هیولاهای بیگانه بفهمن که پسر فرمانروای

سایه‌ها روی زمین زندگی می‌کنه؟»

«...آره.»

«که این‌طور. کاملاً متوجه‌ام.»

او همانند یک بزرگسال که هنگام کار خسته شده باشد شده بود.

چشمان یو جین‌هو هنگامی که سرش را تکان می‌داد و به چیزی که متوجه شده بود فکر

می‌کرد بسیار جدی بود.

سوهو با گذاشتن فنجان قهوه روی میز پاسخ داد:

«این دلیلیه که می‌خوام تا حد ممکن نامرئی بمونم تا زمانی که به اندازه‌ای قوی بشم که

نقطه‌ضعف پدرم نباشم.»

«پس حدس می‌زنم باید هویتت رو تا زمانی که به حداقل رده S بررسی مخفی کنی. در

گذشته، پدرت هم وقتی به رده S رسید خیلی فعال شد.»

یو جین‌هو با یادآوری آن زمان سر تکان داد.

«...نه، درواقع، حتی رده S هم کافی نیست.»

یو جین‌هو درحالی که آخرین تصویر دنیای فراموش شده را به یاد می‌آورد آه کشید.

حتی شکارچیان رده S هم با موجوداتی به نام فرمانروایان هم‌خوانی نداشتند.

تکرور گناروک

با این حال، ترس از این واقعیت نشأت می‌گرفت که «خدایان بیگانه» موجوداتی بودند که در رتبه‌ای بسیار بالاتر از آن فرمانروایان قدرتمند قرار داشتند.

«واه، اون زمان تقریباً نزدیک به آخرالزمان بود، اما این بار واقعاً هیچ شوخی‌ای در کار نیست.»

[هنوز، خدایان بیگانه نمی‌توانند مستقیماً به زمین بیایند. و این به لطف فرمانروای سایه‌ها است که خط مقدم را مستحکم نگه داشته است.]

«خوشبختانه، اما یک احتمال وجود داره که فرستادگان خدایان بیگانه روی زمین پنهان شده باشن. این دلیلیه که چرا سوهو باید سطح خودش رو وقتی که تا حد ممکن هویت خودش رو مخفی کرده ارتقا بده.»

«به طور دقیق، من فقط باید این که پسر فرمانروای سایه‌ها هستم رو پنهان کنم.»

«منم اون رو می‌فهمم. منظورت اینکه که اهمیتی نداره اگه اونا تو رو به عنوان یه انسان عادی به اسم سونگ سوهو بشناسن. همم، این یه اختلال اطلاعاتیه...»

یو جین‌هو بارها سرش را به خاطر صحبت‌های سوهو تکان داد و درمورد آن‌ها فکر کرد.

«بسیار خب! پس، یه انجمن جدا از شرکت ما بساز! به جاش، من بهت توی تمام مشکلات قانونی و چیزهای کوچیک دیگه کمک می‌کنم.»

«اوه، ممنون.»

«اما.»

چهره یو جین‌هو ناگهان جدی شد.

«حتی اگه با تمام چیزهای دیگه بهت کمک کنم، یه مشکل هست که هیچ‌وقت نمی‌تونم کمکی درموردش بهت بکنم. خودت باید باهاش کنار بیای.»

با آن چهره، چشمان سوهو هم جدی شد.

«اون چیه؟»

«ها.»

چشمان یو جین‌هو ناگهان هنگام صحبت کردن تار شد.

او همان چیز را یک بار، خیلی، خیلی وقت پیش گفته بود.

با یادآوری خاطرات آن روز، یو جین‌هو با آرامش ادامه داد و دوباره اشک‌هایش را فرو خورد.

«وقتی برای اولین بار به انجمن می‌سازی، به حداقل سه شکارچی نیاز داری. رئیس،

نایب‌رئیس، کارمند.»

«آه.»

یک مشکل به وجود آمده بود.